

جست و جوی بی پایان آدمی

هزارتوی رنگی / فاطمه محمدی

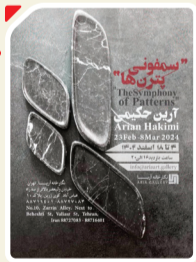
نمایشگاه انفرادی «هزارتوی رنگی» با آثاری از فاطمه محمدی، از چهارم تا چهاردهم اسفندماه در گالری شمس برپاست. در بیانیه این نمایشگاه که آثار حاضر در آن هر روز به جز شنبه‌ها از ساعت ۱۶ تا ۲۰ قابل تماشاست، چنین آمده است: «کودکی به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر و امر محسوس در تجربه زیسته هر آدمی نقش دارد. تجربه از سر گذشته‌ی کودکی همانند مرز مشخصی عمل می‌کند که انسان را بین خیال و واقعیت سرگردان می‌کند. این سرگردانی حاصل پیوند جدایی‌ناپذیر تأثیرات کودکی در ذهن و جسم ما به‌عنوان یک همراه همیشگی در زندگی ماست. در نهایت چیزی که باقی می‌ماند، جست‌وجوی بی‌پایان آدمی در درون هزارتوی وجودش برای بازگشت به آنچه از دست داده است، خواهد بود.» گالری شمس در تهران، فرمانیه، بلوار اندرزگو، خیابان دانیالی، شماره ۸ واقع شده است.



کودکانی که در ویرانی به دنیا آمده‌اند

به‌جامانده / لیلا محمدی

نمایشگاه انفرادی «به‌جامانده» با آثاری از لیلا محمدی از ۲۷ بهمن‌ماه تا ۱۵ اسفندماه در گالری دوست برپاست. در بیانیه این نمایشگاه که هر روز به جز شنبه‌ها و یکشنبه‌ها از ساعت ۱۶ تا ۲۰ برپاست، چنین آمده است: «آن چه در قباب می‌بینیم میراث به‌جامانده از انسان‌هایی است که به ناگاه بزرگ شدند. جنگ را شناختند، فقر را چشیدند و جدایی‌ها را لمس کردند. اکنون در زمان کم‌شده‌اند. خود را نمی‌شناسند و ما نیز هرگز آن‌ها را نخواهیم شناخت. کودکانی که در ویرانی به دنیا آمده‌اند. مردن را به‌خوبی آموخته‌اند و بارها و بارها آزمون کرده‌اند. شاید از ترس پشت عروسک‌های شان پنهان شده‌اند تا بازی کنند، بخوابند و گاهی دور از چشم همه، شادی کنند، مجالی که هرگز نداشتند. شاید آن‌ها این روزها در جست‌وجوی خویش هستند. در جست‌وجوی کودکی که گم شده ولی هر شب در خواب به روی‌شان آب می‌پاشد. من نیز گهگاهی آن کودک را می‌بینم که رویا می‌بافد و با ترس زیر بار آواز می‌خواند.»



رویگرد اودیسه‌وار به خلقت

سرفونی پترن‌ها / آرمین حکیمی

نمایشگاه انفرادی «سرفونی پترن‌ها» با آثاری از آرمین حکیمی از چهارم تا چهاردهم اسفندماه در نگارخانه آریا برپاست. در بیانیه این نمایشگاه که به جز شنبه‌ها، هر روز از ساعت ۱۶ تا ۲۰ برپاست، آمده است: «رویگرد من به خلقت یک اودیسه است، نه یک مقصد. من مجذوب ریتم‌های چندوجهی‌های متسلسل و نظم مستور در هر جرم هستم؛ پیوستار رمزآمیزی که جهان را از دانه‌های برف تا کهنکشان‌ها متصل می‌کند. این کنکاش در الگوها فقط یک جست‌وجوی علمی نبوده، بلکه دریچه‌ای به ابعاد ناشناخته و درک یک زبان هنری عمیق‌تر است. در ظاهری تصادفی، شکلی از وحدت و رقص پیچیده از نیروها، میل انسان به معنا و ارتباط با جهان گیتی را آشکار می‌کند.» نگارخانه آریا در تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از سفراء عباس‌آباد، کوی زین، پلاک ۱۰ واقع شده است.

سربرازی چه اهمیتی دارد؟ پاسخم این بود که اتفاقاً ضروری بود که بفهمیم بوروکراسی تازه‌تاسیس چه مشکلاتی ایجاد کرده است.

یکی از بخش‌های جذاب این کتاب شرح سفرهای شما به اقصی نقاط ایران است. خاطرم هست در همان سال‌ها نیز یادداشت‌هایی درباره این سفرها در مجله «شهروند امروز» منتشر می‌کردید. آن سفرها روی شناخت شما از جامعه ایران چقدر مؤثر بود؟

در اصل آن سفرها، سفرهایی تفریحی همراه با خانواده بود برای تنوع‌بخشی به زندگی و خارج شدن از زندگی محصور در آپارتمان در تهران. افراد سیاسی نیز وقت کمی را با خانواده می‌گذرانند و من تأکید داشتم که برای تربیت و ارتباط با فرزندان و تعامل با همسر وقت بیشتری را به خانواده اختصاص بدهم. در کنار این، اما این سفرها کارویژه دیگری هم پیدا کرد و آن آشنایی بیشتر با تاریخ و جغرافیا و مردم ایران بود. در ارتباطاتی که در این سفرها با مردم می‌گرفتم، نوعی استمراج شهودی هم صورت می‌گرفت و درک‌شان از زندگی و میزان رضایت و نارضایتی آنها را تا حدودی متوجه می‌شدم. شما اگر بی‌طرفانه به حرف افراد گوش بدهید، درک خوبی از گرایش مردم پیدا می‌کنید اما اگر بخواهید مدام ذهنیت خود را به آنها تحمیل کنید که آدم‌های سیاسی نیز معمولاً اینگونه هستند، تصور غلطی از جامعه پیدا می‌کنید. برای نمونه، پنج نفر راضی را نمی‌بینید و یک نفر را که تند حرف می‌زند و نارضاضی است، مینا فرار می‌دهید. در همین مواجهه‌ها به‌خصوص در زمان انتخابات مجلس هفتم به این نکته هم رسیدم که میان زبان و عمل مردم عادی خیلی فاصله وجود دارد. با حادثه‌ای می‌تواند افراد را به عملی متفاوت از آنچه قبلاً گفته‌اند و حتی درباره اش قسم خورده‌اند، سوق بدهد. در آن انتخابات عموم مردم می‌گفتند در انتخابات شرکت نمی‌کنیم. بعد اما نتیجه دیگری حاصل شد.

با همان خاطره‌ای که درباره حضور عادل فردوسی‌پور در حسینیه ارشاد تهران و پخش این حضور در صداوسیما نوشته بودید و بر آنید که همان عامل اصلی افزایش مشارکت مردم در انتخابات مجلس هفتم بود.

در آن دوره حس منفی نسبت به انتخابات، عمومی بود. درعین حال نگاه شهرستان‌ها هم به تهران بود و منتظر بودند ببینند که مردم تهران چه می‌کنند. وضعیت مشارکت مردم در تهران هم فقط از طریق تلویزیون قابل مشاهده بود. مانند امروز که نبود. تلویزیون رفته بود در حسینیه ارشاد. تا ساعت ۵ عصر نرخ مشارکت در سراسر کشور درصد بسیار پایینی بود. بعد از ۵ عصر خوب چه اتفاقی افتاد؟ من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم همین حضور آقای فردوسی‌پور در حسینیه ارشاد بود که مؤثر شد. با حضور عادل مردم به آنجا رفتند که او را ببینند و بدین ترتیب صف تشکیل شد. مشاهده صفا در تلویزیون هم مردم شهرستان‌ها را ترغیب کرد که چرا نرسیده‌اید؟ تهرانی‌ها به سمت صندوق‌های رأی هجوم برده‌اند و شما دارید از قافله عقب می‌مانید! بدین ترتیب تا ساعت یک بامداد روز شنبه رأی‌گیری ادامه پیدا کرد.

سوال آخر. چرا اسم کتاب را گذاشتید «نام و ننگ سال‌های زردفام»؟

من روی کتاب‌ها اسمی گذاشته‌ام متناسب با شرایط آن زمانه. «سرد و گرم روزگار» برمی‌گردد به آن دوران سختی تا ۱۸ سالگی. «بهار زندگی در زمستان تهران» هم برمی‌گشت به حضورم در تهران و روزنامه و دانشگاه. «گرگ و میش هوای خردادماه» مربوط است به دوره دوم خرداد. «بندی خانه رنج و راهایی» به زندان اولم اشاره داشت. این دوره، دوره‌ای به معنای واقعی زرد بود. اصطلاحاً به روزنامه‌های بی‌اعتبار، زرد می‌گوییم. این دوره هم دوره بی‌اعتباری است!

یاد آن خاطره تلخی افتادم که وقتی از زندان به منزل باز می‌گردید، در بلوک استقبال سردی از شما می‌شود و همین همسران را ناراحت می‌کند.

اصلاً استقبالی نشد. من البته هیچ‌وقت چنین انتظاری نداشتم و هیچ‌وقت به قصد استقبال دیگران اقدامی انجام نمی‌دهم که بعد بخواهم انتظاری از کسی داشته باشم. هر کاری که کرده‌ام برای آرامش وجدان خودم بوده است. همسر هم هیچ‌وقت از هیچ‌کس گلایه‌ای نداشته است ولی آنجا گویا یکی از همسایگان روز قبل از سفر حج بازگشته بود و در سرتاسر کوچه مورد استقبال گسترده قرار گرفته بود. وقتی من آمدم اما هیچ‌کس به روی خود نیاورد. همین، همسر را کمی و برای لحظه کوتاهی ناراحت کرد. البته ناراحتی خیلی زود رفع شد.

جایی هم نوشته بودید که در میان جوانان دستگیر شده هیچ‌کدام‌شان نه شما را می‌شناختند، نه اکبر گنجی را.

بله. مطلقاً اسم ما را نشنیده بودند. نسل جدیدی از کنشگران که با فضای سیاسی اصلاً آشنا نبودند، اما معترض بودند.

نداشتم واکنشی داشته باشند. بیشتر نگاهم به رفقای نزدیک بود.

در آن دوران روزنامه‌نگار - تحلیل‌گر تبدیل به ژانری عمده شد؛ خبرنگارانی که فقط خبر را انتقال نمی‌دهند، بلکه ضمن داشتن تحلیل سیاسی از وضعیت کشور و جهان، حتی کنش سیاسی نیز دارند.

بله، این پدیده خاصی شد. بقیه جاها ظرفیت این حضور را نداشت و انباشت فکر و اندیشه افراد یا در روزنامه‌ها بازتاب پیدا می‌کرد یا در سخنرانی در دانشگاه‌ها.

خاطرم هست زمانی محمد قوچانی در میانه دهه ۱۳۸۰ در مجله «شهروند امروز» سرمقاله‌ای نوشت مبنی بر اینکه چرا دانشجو و دانشگاه باید بار عمده سیاست را بر دوش بکشد؟ کجای دنیا چنین است؟ و احزاب چه می‌کنند؟

در دوره اصلاحات هم روزنامه‌ها، هم دانشگاه‌ها بار عمده را به دوش می‌کشیدند. تصور نسبت به حزب غلط بود. احزاب در زمان انتخابات فعال می‌شدند و موسمی بودند. نگاه‌شان این بود که افرادی را معرفی کنند تا نماینده مجلس و عضو شورای شهر بشوند. یا اینکه افرادی را به بدنه دولت تزریق می‌کنند. دیگر اینجا بحث گسترش شعبه و افزایش تعداد اعضاء و آموزش آنها خیلی مطرح نبود. البته مشکلات امنیتی هم همیشه وجود داشت. در فلان شهرستان فلان فرد قدرتمند ممانعت به عمل می‌آورد. همین الان هم شما در تهران می‌توانید سخنرانی کنید ولی وقتی می‌روید در شهرستان، انگار لولوخور خوره هستید.

اعداد و ارقامی نیز در متن‌تان هست که به‌خصوص آنجا که به دستمزد روزنامه‌نگاری اشاره داشت، برای من جالب توجه بود. مثلاً ۲۰۰ هزار تومانی که روزنامه شرق به شما پیشنهاد داده بود. به نظراتان وضع اقتصادی روزنامه‌نگاران ۲۰ سال پیش نسبت به امروز بهتر بود؟

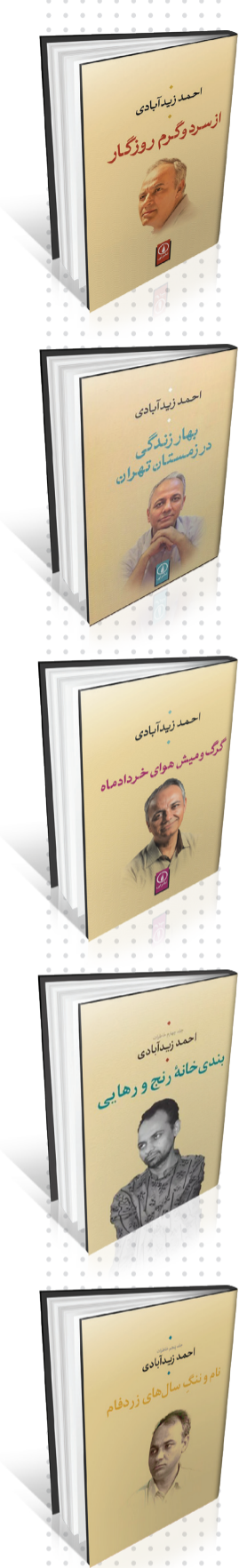
روزنامه‌ای مثل همشهری در دوران مدیریت آقای کرباسچی و حتی تا مدتی پس از آن موقعیت مالی خیلی خوبی داشتند. امکانات خوبی فراهم شده بود و ما با همان حقوق روتین روزنامه‌نگاری زندگی می‌کردیم. حقوقی معمول اما مکنفی بود. دو وعده غذای گرم بدون محدودیت و با کیفیت سرو می‌شد. آژانس و وسیله‌تقلیه هم برای رفت‌وآمد موجود بود. کاری هم که انجام می‌شد بسیار کم بود. در همشهری هر سرورس چهار یا پنج‌نفره موظف بود یک نیمی‌تان روزنامه را تنظیم و آماده کند چون همیشه تای پایین صفحه تبلیغات بود. واقعیت این است که خیلی از شاغلان در تحریریه زحمت خاصی نمی‌کشیدند. همشهری حجم بالایی تبلیغات جذب می‌کرد و همین مؤسسه را ثروتمند کرده بود. با همین وضع بود که دو پروژه مسکن برای بیشتر کارکنان مؤسسه نهایی شد و افرادی که امتیاز لازم مثل سابقه کار در روزنامه را داشتند با حدود ۴ میلیون تومان خانه‌دار شدند. ۲ میلیون وام داده شد و ۲ میلیون نیز از حقوق کسر می‌شد. باین همه همان زمان هم اکثر کارکنان نارضاضی بودند و حقوق، مزایا و امکانات‌شان را ناچیز می‌دانستند.

همکاری با رسانه‌های خارجی و دریافت مبالغ این همکاری به‌آسانی نیز یکی از دیگر وجوه جالب‌توجه فعالیت رسانه‌ای‌تان بود.

این را بدتر در دوران احمدی‌نژاد انجام دادم. در آن زمان برای سایت بی‌بی‌سی فارسی تفسیر سیاسی می‌نوشتیم. با حقوق روزنامه‌های خصوصی مثل «شرق» دیگر به‌سختی می‌شد زندگی را گذرانند. به‌رحال من با حقوق «شرق» نمی‌توانستم روزگار بگذرانم و لاقلاً باید آن حقوق ۶۰۰ هزار تومان می‌شد تا نیازی به کار دیگر نداشتم باشم. بنابراین برای بی‌بی‌سی تفسیر می‌نوشتیم و برای روز‌نارلاین نیز هفتگی می‌نوشتیم.

یک ترم هم به‌صورت حق‌التدریس در دانشگاه مفید درس دادید، اما گویا مثل همین امروز مبلغ آن خیلی کم بوده است.

بله. فضاقت‌بار بود. تازه آنجا به من دو برابر معمول می‌دادند اما حق‌التدریسی نوعی استثمار و قیحانه است. چیزی شبیه حق‌التحریر! فرقی این است که دانشگاه عموماً دولتی یا شبه‌دولتی است که باید دستمزد مناسب‌تری پرداخت کند. خوب از صبح تا شب اگر سر کلاس به‌صورت حق‌التدریس بروید، چقدر دریافت می‌کنید؟ به‌رحال من این اعداد و جزئیات را بدون دلیل در خاطرات نمی‌آورم. یا طنزی در آنها نهفته است یا می‌خواهم مخاطب، قدرت مقایسه پیدا بکند. برخی به من در مورد جلد‌های قبلی گفتند که ذکر جزئیات



آن برآورده کند، در همان گام اول زمین‌گیر خواهد شد. بعد از برگزاری مناظره‌ها اما تحلیل من نسبت به موقعیت کاندیداها نسبت به قبل آن تا اندازه‌ای تغییر کرد و از آن به‌بعد من به‌عنوان دبیرکل ادوار به‌واقع بیش از آنکه در انتظار پیروزی آقای کروبی باشم، یک طرح اجتماعی آرام و بلندمدت را برای خودمان طراحی کردم که رسانه‌ای هم نشد. می‌دانید که طیف عظیمی از روشنفکران و نخبگان از زنده‌یاد سیدجواد طباطبایی تا دکتر عبدالکریم سروش از کروی حمایت کردند. ستادهای کروی در شهرستان‌ها هم محل تجمع نخبگان و جوانان تحصیل‌کرده و دانشجو بود. من امید داشتم بعد از انتخابات بشود این ستادها را به شعبه‌های یک حزب تبدیل کرد؛ حزبی با محوریت کروی و اگر او نپذیرفت با محوریت عبدالله نوری و اگر او هم آمادگی نداشت برای گسترش تشکیلات سازمان ادوار تحکیم.

جدا از بحث شخص مهدی کروبی، نقش چانه‌زنی و مذاکره را به‌طورکلی در سیاست ایران چقدر مؤثر می‌دانید؟

اصل ماجرا به توازن قوا برمی‌گردد و نیرویی که قوی باشد و منافع خاصی هم داشته باشد، کار خود را پیش می‌برد. گاهی اما همپوشانی‌هایی به وجود می‌آید یا در یک بحث خاص تعارض منافع چندانی وجود ندارد. برای نمونه سالم‌سازی بخشی از بوروکراسی کشور. بخشی از طرف مقابل هم از فساد بوروکراسی سودی نمی‌برد.

بحث «کاسبان تحریم»، دلالت ندارد بر اینکه ازفضا بخشی از نیروهای سیاسی از فساد بوروکراتیک سود می‌برند؟

در آن زمان با اثرگذاری تحریم‌ها، سیستم هم متمایل شد به اینکه به‌شکلی آنها را خنثی کند. از طریق احمدی‌نژاد این مسیر گشوده نشد. او به اوپاما نامه نوشت اما جوابی دریافت نکرد. علی‌ایحال، این امری نسبی است و بسته به شرایط گاهی این مسئله اهمیت پیدا می‌کند که فردی مسلط و عاقل و درعین‌حال معتقد به چانه‌زنی وجود داشته باشد که بتواند راهی بگشاید. به‌رحال همه تصمیم‌سازی در دست قدرت مسلط نیست و او هم موانع و محدودیت‌هایی دارد و مجبور است صدها متغیر را در نظر داشته باشد. برای کاندیدای ریاست‌جمهوری اما توازن میان شعارها و چانه‌زنی مهم است. بیانیه‌های ستاد آقای کروبی یا خاصیت چانه‌زنی و تعامل او جور در نمی‌آمد. آقای حسن روحانی نیز در سال ۱۳۹۶ همین کار را تکرار کرد و شعارهایی سر داد که معلوم بود نمی‌تواند آنها را محقق کند. اگر کروی در همان قالب ۱۳۸۴ وارد شده بود، خیلی بهتر بود. در ستاد او اما برخی فکر می‌کردند بهتر است به لحاظ گفتگمانی و دادن وعده و وعید به سیم آخر بزنند.

برخی از خاطرات شما در این دوران نیز به مسائل صنفی برمی‌گردد. برای نمونه قطع همکاری مؤسسه همشهری با شما. در آنجا نوشته‌اید که اندکی از اینکه همکاران‌تان به این امر اعتراض نکردند، ناراحت شدید. برایم سوال پیش آمد که رفتار و واکنش درست روزنامه‌نگاران در قبال اخراج یا قطع همکاری از حذف ناعادلانه و همراه با دلخوری یک همکار چه باید باشد؟

اینکه حذف ناعادلانه باشد یا طبق روندی بوروکراتیک انجام شود، بسیار مهم است. در حذف ناعادلانه آدم از دوستان نزدیکش لاقلاً انتظار همدلی دارد. نه اینکه آنها هم وارد دعوا بشوند یا بگویند حالا که فلانی نیست، من هم نیستم. نه من به همراهی در این سطح هم اعتقاد نداشتم. ولی وقتی که بعد از زندان به «همشهری» بازگشتم، همکاران من به نحوی رفتار کردند که احساس کردم محیط خیلی سرد است. این مقداری آرام داد. با برخی روابط گرمی داشتم ولی حالا بعد از مدتی وقتی وارد محیط شدم، رفتار آنها با من شبیه فردی غریبه بود. این هم البته زمان کوتاهی آرام داد و بعد از گذشت مدتی، رفع شد.

بعد از دوم خرداد چهره‌هایی در مطبوعات گل کردند و گاهی تصور این است که همین افراد کلیت فضای مطبوعاتی را نمایندگی می‌کنند. واقع امر اما این است که از نظر کمی، تعداد روزنامه‌نگاران زندانی و همین چهره‌های شاخص خیلی هم زیاد نبودند.

بله، جو مطبوعات همیشه اینگونه بود. در همان روزنامه همشهری بدنه عادی و محافظه‌کاری وجود داشت که ریسک بالایی را نمی‌پذیرفتند و برای همین من هم از همه انتظار

